



لکوموتیو عاشق

تنها دو چشم رمیده دخترکی سرطانی به نام بتول، علی باغبانباشی را به ۲۷ سال قهرمانی در مسافت‌های طولانی وا داشت؛ دونده‌ای که عنوان لکوموتیو عاشق را براننده خود کرد...

اگر قرار باشد پای دونده‌ای از بیخ بریده شود عین این است که دست نقاش یا مجسمه‌ساز یا موزیسینی ناقص شود. در دوومیدانی ایران دو ابرقهرمان تا آستانه بریده شدن پایشان رفتند. یکی ایزدپناه پدر و از بنیانگذاران دوومیدانی بدوی ایران و دونده اولین نسل تیم ملی و دیگری همین باغبانباشی که وقتی چهارتا جوان دیوانه، او را جلوی دانشگاه تهران زیر گرفتند، نمی‌دانستند چه جواهری را از موزه جواهرات ایران می‌دزدند. آقای ایزدپناه در آن روزها که پایش را قطع کرده بودند، روی ویلچر می‌نشست و دستمالی روی پای بریده شده‌اش می‌کشید تا کسی نبیند. او در زمره اولین دوندگان ایران بود که پیش از جنگ جهانی دوم با تیم انگلیسی‌های مقیم تهران مسابقه داد و از روسیه اولین بار برای ایران چکش و دیسک آورد و آرزو کرد که این چیزها که با پول‌شان می‌شد به ارتقای سواد

2

بوده است و ۲۷ سال در سطح اول دوومیدانی آسیا تأثیر گذاشته است. اینکه مقامات شهری مشهد و طبقه در معرفی باغبانباشی از عنوان قهرمان جهان استفاده می‌کنند، خدمت به او نیست. اگر می‌گفتند او سه دهه در ایران بی‌رقیب بوده و تا چهل و چند سالگی در تورنمنت‌های اروپایی حریفان جوانش را قورت داده است، آبا چیزی از بزرگی این «ابردونده» کم می‌شد؟ چرا باید آمارها را اینقدر اگرچره کرد و از آن‌ور بام افتاد؟ چرا در این سرزمین همیشه رمانتیک، وقتی می‌خواهند کسی را به آسمان ببرند حتی مدال بدون مدال جهانی هم برایش می‌تراشند؟ باغبانباشی بدون مدال جهانی هم برای ایران قهرمانی بی‌بدیل است. اجر او را با این تعریف‌ها کم نکنید. در همان دهه ۶۰ که آخرین دیدارم و گزارشم را از او نوشتم پیرمرد زنده‌دل گوشه طبقه تک و تنها افتاده بود و برای دل خودش باغبانی می‌کرد. او از نسل خودساختگانی بود که با بوتین می‌دویدند می‌دویدند می‌دویدند و خسته نمی‌شدند.

حالا که پا به کهنسالی گذاشته است، سعی می‌کند در گفت‌وگو با خبرنگاران جوان، دیگر به حوزه‌های دلدادگی سرک نکشد. کاش حالا به آن کیهان ورزشی‌ها دسترسی داشت. فرق آن روزها با امروز در این بود که حالا دیگر برای ارج گذاشتن به افتخار آفرینی‌های او سردیسی ۶ متری از باغبانباشی را با افتخار جلوی استادیوم ورزشی طبقه گذاشته‌اند اما آن روزها او منزوی بود. بدبختی بزرگ این است که حالا دیگر روزنامه‌نگاران بی‌سواد نسل جدید در لید مطالب‌شان از او به عنوان قهرمان ماراتن جهان نام می‌برند که این لفظ مضحک، نه تنها تحریف تاریخ ورزش است بلکه جان‌کندن‌های او در دوومیدانی ایران و آسیا را هم خدشه‌دار می‌کند. این چه مدل آمارنگاری است که باغبانباشی عزیز ما را با آن همه افتخارات غیرقابل تکرار قهرمان جهان اعلام می‌کنند در حالی که هیچ دونده ایرانی هرگز در تاریخ دوومیدانی جهان حتی به نزدیکی سکو هم نرسیده است (گفتم دونده نه پرتابگر). خب او قهرمان نامی آسیا و ایران

گلدان نقره‌ای از پیست‌ها و جاده‌ها ربوده و در ۳ دوره المپیک و ۴ دوره بازی‌های آسیایی شرکت کرده دیگر لنگه‌اش در این خاک نخواهد آمد. من او را در سال ۱۳۶۴ وقتی که در باغی در طبقه زندگی می‌کرد و بعد از فوت همسرش تازه ازدواج کرده بود و تازه در شصت سالگی بچه‌دار نیز شده بود، دیدم. می‌ترسیدم در فضای جدید رادیکال ابتدای دهه شصت، هنوز او را به خاطر روشن کردن مشعل بازی‌های آسیایی شماعت کنند اما نه، مشهدی‌ها - به ویژه اهالی طبقه - قهرمان خود را خوب می‌شناختند. او پرستقامت‌ترین دونده این سرزمین در طول تاریخ بوده است. ما در آن سفر چند روزی را در مشهد ماندیم و هر روز به دیدارش رفتیم تا قصه زندگی‌اش را برای کیهان ورزشی و صفحات معروف «اتاقی در حومه خاطره» بنویسیم. من می‌دانستم که او تمام افتخارات انبوهش در سه دهه دوندگی مجنون‌وار خود را با عشق دختری ناکام به نام بتول در جوانی آغاز کرده اما



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar

1

حالا مرد ۹۵ ساله‌ای که بهترین «ماراتن‌من» تاریخ دوومیدانی ایران است در حالی که لم داده به مخده‌اش و دارد فیلم مستند خودش با نام «دونده» را از تلویزیون ایران می‌بیند هرچقدر هم برای مردم تعریف کند که ستارگی او نیز مثل بسیاری از قهرمانان ایرانی در اثر یک رویداد اتفاقی رخ داده است کسی باور نمی‌کند. نمی‌دانم در فیلم گفته که اولین دویدن‌های او به خاطر دیدن عشقش در هنگام سربازی کشف شده یا گفته که آن دخترک سرطان مغز گرفته و مرده است یا نگفته. مردی نامیرا که طی ۲۷ سال دویدن مسافت‌های طولانی بیش از ۲۱۹ مدال و ۱۰۵